مبانی فقه الحدیثی آیة الله میرزا مهدی اصفهانی (۳)

محسن احتشامی‌نیا*

چکیده : نویسنده در این گفتار به مقایسه دو دیدگاه متفاوت در اجتهاد و فقاهت می‌پردازد : دیدگاه رایج که اجتهاد را ملکهٔ بدست آوردن احکام شرعی از متون فقهی می‌داند و دیدگاه آیة الله اصفهانی که فقاهت را شناخت احکام الهی می‌داند. آنگاه چگونگیِ دست‌یابی به این دو را مقایسه می‌کند. در دیدگاه اوّل، اجتهاد، مقدمات و علوم فراوانی از قبیل ادبیات، منطق، کلام و... لازم دارد که بدون آنها اجتهاد محال است. امّا در دیدگاه دوّم به هیچ‌کدام از مقدمات یادشده نیازی نیست و با مراجعه به اصول و قواعد فقهی و با مراجعه به قرآن و سنت معصومان و در انتها مراجعه به افکار فقیهان، این مهم به سامان می‌رسد. در پایان مقال این نکته بحث می‌شود که مقدمهٔ فقه اصغر، یعنی اجتهاد اصطلاحی ، فقه اکبر یعنی شناخت و عرفان کامل خداوند، پیامبر او و امامان بعدی علیهم‌السلام ـ است. و هرگز بدون فقه اکبر به فقه اصغر نمی‌توان رسید.

کلیدواژه‌ها: اجتهاد و فقاهت / قواعد فقهی / قرآن و سنّت معصومان / فقه اکبر و فقه اصغر / شناخت خداوند و پیامبر و امامان علیهم‌السلام / حجّت باطنی و حجّت خارجی / مستقلات عقلیه / اصفهانی، میرزا مهدی

* ـ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی .

گفتار سوم : تفاوت دو دیدگاه درباره اجتهاد و فقاهت

در این گفتار به بیان این نکتهٔ اساسی می‌پردازیم که چگونگی اجتهاد به زعم آنان و فقاهت در اندیشه ما چیست و چه اختلافاتی با یکدیگر دارند. طبق مشی و سلوک آنان ـ اصولیان ـ اجتهاد، امری بسیار مهم است که بدون تحمل زحمات زیاد به آسانی نمی‌توان بدان دست یافت و نمی‌توان به راحتی مجتهد مطلق شد، امّا نزد ما اجتهاد امری سهل و آسان است که به راحتی می‌توان بدان دست یازید، زیرا که شریعت مقدس اسلام، شریعتی سهل و آسان است همان گونه که پیامبر گرامی اسلامﷺ به یکی از اصحاب خود فرمودند :

«... **بَعَثنی بالحنیفیة السَهْلة السَمْحة...**» (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۶۴)

من بر دین پاک و آسان و بدون کژی بر انگیخته شده‌ام.

حال، در دو قسمت به بیان تفاوت بین این دو دیدگاه می‌پردازیم :

دیدگاه اوّل : اجتهاد از دیدگاه اصولیان ـ همان گونه که قبلاً دانستیم ـ عبارت است از ملکهٔ استنباط و استخراج از منابع و تفریع بر اصول و در این تعریف، هیچگاه فعلیّت مدّنظر نیست و کمتر کسی می‌تواند عملاً بدین فعلیت دست یابد، زیرا که این تفریعات نهایت ندارند و به پایان نمی‌رسند و امکان ندارد که این فعلیّت برای کسی حاصل شود.

بدست آوردن این ملکه در عصر غیبت امام زمانؑ نسبت به تمامی احکام دین کاری بسیار دشوار و تقریباً غیرممکن می‌باشد. بلکه حتی می‌توان گفت که این کار نسبت به برخی از احکام نیز بسیار سخت و مشکل‌آفرین است و به دشواری می‌توان بدان رسید. بدان سبب که راه و روشی را که می‌پیمایند و طریقه و سلوکی را که طی می‌کنند، راهی مخصوص است که امر فقاهت و اجتهاد را دشوار می‌گرداند. در ابتدا آنان به متون و کتاب‌های فقهی مراجعه می‌کنند ، کتاب‌هایی همچون جواهر، شرایع، لمعه، قواعد و ریاض.[۱] و شاید گمان عده‌ای از آنان چنین باشد که این مکتوبات و این رسالات، همان

---

۱ ـ اینک توضیحی کوتاه دربارهٔ هریک از کتب فوق :

الف ـ کتاب «جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام» یکی از کامل‌ترین کتابهای فقهی شیعی و نسبت آن به فقه

احکام الهی هستند؛ در حالی که ما قبلاً بیان داشتیم که اکثر این کتاب‌ها، تفریعات و مباحث استخراج شده‌ای هستند که با برخی کبرویاتِ احکام، ضمّ و ضمیمه شده‌اند و اینان پنداشته‌اند که فهم این رساله‌ها و کتاب‌ها همان فهم احکام الهی است. اینان در این کتاب‌ها با نظر تعمّق و تدبّر می‌نگرند و در صددند که بدانند فلان فرع فقهی آیا از فروع این قاعده هست یا خیر، در حالی که هنوز معلوم نیست این اصلی که خودشان از ادله استنباط و استخراج کرده‌اند آیا اصل درست و صحیحی است یا خیر. و بر فرض صحّت

همچون نسبت بحارالانوار است در حدیث، از مرحوم آیةالله العظمی شیخ محمد حسن نجفی اصفهانی (م ۱۲۶۶ هـ. ق) در نجف اشرف، از شدت شهرت کتابش به صاحب جواهر معروف گشته است (هدیة الاحباب، ص ۱۹۲).

ب ـ کتاب «شرایع الاسلام» یکی از کتاب‌های معروف فقه شیعه امامیه که بسیار مورد توجه علمای شیعه واقع شده، از نجم‌الدین جعفربن حسن حلی معروف به محقق حلّی (م ۶۷۶ هـ. ق) که «المختصر النافع» نیز از آثار اوست. در شهر حلّه عراق مدفون گشت (هدیة الاحباب، ص ۲۵۲).

ج ـ کتاب «اللمعة الدمشقیه» یکی از کتاب‌های معروف فقه شیعه که همه ابواب فقهی را به نحو کاملاً موجزی بیان کرده، از شیخ ابوعبدالله محمد جمال الدین دمشقی عاملی که بعد از محقق اول، فقیه‌ترین علمای شیعه امامیه در فقه است. اساتید زیادی از شیعه و سنی داشت و موفق به اخذ اجازه از همگی آنها گردید و بالاخره در زمان سلطنت برقوق به فتوای دو قاضی اهل سنت بعد از یک سال کامل که در زندان بسر برد به اعدام محکوم گردید و در سال ۷۸۶ هـ. ق به شهادت رسید. وی این کتاب را در زندان تألیف کرد،در حالی که از کتاب‌های فقه چیزی جز مختصر نافع محقق (ره) به همراه نداشت. در شیعه به شهید اول معروف می‌باشد. (هدیة الاحباب، ص ۱۸۵،۱۸۷)

د ـ کتاب «قواعد الاحکام» یکی دیگر از آثار معروف فقه شیعه، از عالم بزرگوار شیعه ابومنصور آیةالله جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهّر حلی معروف به علامه حلی. وی در تمامی علوم و فنون اسلامی صاحب تألیفات عالی است. بسیار زاهد و عابد بود. سرانجام در سال ۷۲۶ هـ ق دار دنیا را وداع گفت و در جوار امیرمؤمنان علیه السلام در نجف اشرف مدفون گشت (هدیة الاحباب، ص ۲۲۲، ۲۲۳).

هـ ـ کتاب «ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل» کتابی است حاوی اقوال فقهای شیعه با اختصار، از عالم بزرگوارشیعه سیدعلی‌بن محمد علی طباطبائی فرزند خواهروداماد علامه وحید بهبهانی.این کتاب در واقع شرحی‌است برکتاب نافع که معروف است به شرح کبیرمقابل شرح صغیراو، وفاتش درسال ۱۲۳۱ هـ. ق و در حرم حضرت سیدالشهداعلیه السلام درکربلا نزدیک دائی خودوحید بهبهانی مدفون گشت(هدیة الاحباب،ص ۱۹۴).

برای بدست آوردن آن در سختی و شدّت زیادی می‌افتند.

خلاصه مقال آن که اصولیان برای بدست آوردن فرعی فقهی ـ هم از جهت اثبات اصل قاعده و هم از حیث تفریع آن ـ دچار تکلّف و تعب و مشقت زیادی می‌شوند. تازه این رنج و سختی نسبت به سخنان یک فقیه و مجتهد است و برای بدست آوردن اصول و قواعد مورد نظر یک فقیه و تفریعات وی باید این همه رنج و شکنج را متحمل گردید. حال اگر در نظر بگیرید که شخصی بخواهد به تمامی اصول و قواعد فقهای مختلف در طول تاریخ بنگرد، و تفریعات و استنباطات همگی را از کتابهای آنان استخراج کند و در این همه اقوال مخالف و متشتّت با دیده تعمّق و بصیرت نگاه کند، چگونه می‌تواند از پسِ این همه اقوال و آراء بر آید و به نتیجه درست و صحیحی برسد؟

تازه این مطالب را شما ضمیمه بکنید به اختلافات و اضطراباتی که در قواعد علم اصول وجود دارد، زیرا تحقیقاً می‌توان گفت که هیچ بحث اصولی نیست مگر این که در آن اختلافات و تفاوت‌های زیادی وجود دارد. مثلاً این که آیا ظاهر لفظ حجیّت دارد یا خیر؟ و این که امر دلالت بر وجوب می‌کند یا خیر؟ (۱)

آراء در این بحث‌ها مختلف گشته و اندیشه‌ها در این زمینه‌ها متفاوت. این اختلافات و این تفاوت‌ها آن قدر زیاد است که ذهن انسان را از اعتدال و سلامت خارج می‌گرداند. اگر از این بحث‌های پرتشویش و پراضطراب خارج شد، باید به معرکه اختلافات فراوان بین فقهاء گام نهد و از میان این همه تفرقه و تشتّت فکر و اندیشه، یکی را برگزینند. آنگاه با این همه اختلافات و سختی‌ها به ساحتِ کتاب خدا و سنّتِ معصومان ورود کند و ببیند که آیا فهم فلان فقیه با قرآن و احادیث مطابقت دارد یا خیر، یا فهم فقیه دیگر مطابق قرآن

---

۱ ـ مثلاً درباره امر و معنای آن :

برای صیغه امر معانی زیادی وجود دارد همچون تهدید، انذار، استهزاء، طلب حقیقی و غیر این معانی که در کتب مفصل علم اصول بحث شده است. احتمالات و اقوال در اینجا بسیار فراوان و زیاد است، از قبیل اشتراک لفظی در تمامی موارد فوق یا اشتراک معنوی یا اشتراک لفظی در برخی و اشتراک معنوی در برخی دیگر و این که در برخی معنای حقیقی و در برخی معنای مجازی دارد. برای اطلاعات بیشتر؛ ر.ک : منتهی الاصول، ج ۱، ص ۱۹۱ ؛ معالم الاصول، ص ۴۸.

و حدیث می‌باشد تا که بتواند سخن حق و درست و مطابق با ادلّه شرعی را برگیرد.

واضح است که ادراک و فهم یک فرع فقهی از میان این همه فروع فقهی فراوان و بی‌پایان و اجتهاد به این ترتیب، امری است بسیار سخت و درنهایت صعوبت. البته این اجتهاد نیز حاصل نمی‌شود مگر برای شخصی که قبلاً علوم و دانش‌های بسیاری را تحصیل کرده و در آنها رسوخ و استحکام بسیاری بدست آورده باشد؛ علومی همچون ادبیات، منطق، فلسفه، کلام و تمامی قواعد علم اصول به همراه ملکه فهم تمامی قواعد اصولی، و همچنین نیرو و توان تفریع فروع و علوم دیگری که در کتاب‌های مفصّل علم اصول درباره آن بحث و گفتگو شده است. (۱)

آری این اجتهاد و رسیدن به آن، کاری سخت و دشوار است. و حصول این ملکه آن چنانی نسبت به یک حکم، امری بسیار سخت و متعسّر است، چه رسد به این که شخصی بتواند بیشتر احکام یا حتی تمامی احکام را بدست بیاورد.

دیدگاه دوم: امّا اجتهاد (فقاهت) از نظر ما بسیار سهل و آسان است زیرا که ما بجز ادله و دلایل، از چیز دیگری پیروی و تبعیّت نمی‌کنیم به عکس اصولیان در ابتدا از ادله و

---

۱ ـ صاحب معالم برخی از این علوم را مورد بحث قرار داده است از جمله :

الف) علم لغت و معانی الفاظ عربی که باید به کتب زیادی در این باره رجوع کرد

ب) علم تصریف

ج) علم نحو

د) علم احادیث

هـ) علم رجال و احوال راویان

و) علم اصول و تمامی احکام اوامر و نواهی و بقیه احکام آن

ز) علم دانستن شرائط برهان و استدلال

ح) داشتن ملکه و قوّه ادراک که قادر باشد فروع را به اصول برگرداند و تفریع کند و حکم جزئیات را با توجه به قواعد آن استنباط کند

ط) داشتن قوه و نیرویی قدسی و الهی.

ر.ک : معالم الاصول ص ۲۷۰ به بعد.

اصول پیروی می‌نمائیم [۱] در حالی که آنان در ابتدا به متون فقهی و کلمات فقهاء مراجعه می‌کنند. این بعد از آن است که در تعدادی از علوم باید به ملکه و اجتهاد و رسوخ رسیده باشند و آنگاه به ادله و اصول مراجعه می‌کنند. ولی ما در ابتدا به ادله و اصول مراجعه می‌کنیم و آنان را مورد مداقّه و نظر قرار می‌دهیم، همان اصولی که به برکت زحماتِ فقهای قدیمی‌تر شیعه و مشایخ اولیه امامیّه ـ که رضوان خداوند بر همگی آنان باد ـ مهذّب و آماده گشته‌اند و در دسترس می‌باشند، زیرا که شریعت و دین الهی اگر به حال خود رها گردد و در آن دست برده نشود و اصالت اولیه خود را حفظ کند، پاک و صاف و بدون امتزاج برای مردم نازل گشته است.[۲] آری، متأسفانه خلفای ستمگر و راهزنان هدایت، سدّ راه خیر شدند، و خلافت الهی و امامت حقیقی را از مردم جدا

---

۱ ـ از ظاهر عبارات مرحوم اصفهانی (ره) این چنین برمی‌آید که منظور ایشان از دلیل در اینجا عبارت باشد از قاعده که همان معنای لغوی آن باشد؛ یعنی پایه و اساس هر چیزی (ر.ک : المصباح المنیر، ج ۱، ص ۱۶). اصل یعنی قاعده کلیّه و آن قضیه‌ای است کلی که مشتمل است بر جزئیات موضوع و آن احکام جزئی فروع آن هستند. مثل آن که در فقه می‌گویند : اصل در اشیاء طهارت است. این اصل یعنی قاعده کلی از روایات متعددی که در این باره رسیده گرفته شده است ؛ برخی از این اصول را در مقالهٔ شمارهٔ ۲ بیان کردیم ؛ البته اصل معانی دیگری دارد، همچون : (الف) به معنای اصل در برابر فرع، (ب) اصل به معنای راجح و ظاهر، (ج) اصل به معنای دلیل یعنی کاشف از چیزی، (د) اصل به معنای چیزهایی که بدان دسترسی نیست و برای عمل کردن مجبوریم برای عمل به وظیفه به احکام ظاهری عمل کنیم مانند اصل استصحاب. (ر. ک : کتاب المکاسب شیخ انصاری، ص ۲۱۴؛ مبادی فقه و اصول ، ص ۱۳ به بعد).

۲ ـ این روایت در همین مورد قابل توجه است که روزی خلیفه دوّم خدمت پیامبرﷺ رسید، در حالی که از سخنان و احادیث یهود متعجب گشته و شیفته آن سخنان شده بود و قصد داشت که این سخنان را بنویسد و از پیامبرﷺ اجازه این کار را می‌خواست. پیامبر در پاسخ او چنین فرمود :

اَفَتَهَوَّکوُنَ اَنْتُمْ کَما تهوّکتِ الیهودُ وَ النَّصاریٰ ؟

آیا شما پذیرای سخنان بدون تأمّل و نابخردانه گشته‌اید، همان گونه که یهودیان و مسیحیان این چنین شده‌اند؟!

لَقَدْ جِئْتُکُمْ بِها بَیْضاءَ نَقیَّةً و لَوْ کانَ موسیٰ حیّاً ماوَسِعَهُ اِلاّ اتِّباعی

من برای شما دین پاک و بدون آلودگی و کدورت آورده‌ام. اگر (حضرت) موسی زنده بود، چاره‌ای جز اطاعت از من و دستورات من نداشت ! (ر.ک : بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۹).

ساختند و مانع شدند که احکام الهی در قلب‌های مردم وارد شود؛ آن احکامی که پاک و بدون آلودگی و کدورت بود و آنان با خبث طینت خویش، آن را کدر و تاریک ساختند.

آری اینان روایات نبوی و احادیث وَلَوی را میراندند، تا بدانجا که امام معصومی که خدای متعال او را حجّت بر مردم قرار داده بود و حافظ احکام الهی و حامل آن گشته بود و واسطه فیض بین خدا و مردم تا روزگار قیامت بود، از صحنه رهبری و هدایت عامه کنار زده شد و ساکت گشت و نمی‌توانست لب به سخن بگشاید، زیرا که جان و آبروی وی و شیعیانش مورد تهدید و هتک خلفای ظلم و جور قرار می‌گرفت و امام معصوم علیه السلام مجبور بود که برای حفظ جان خود و شیعیان تقیّه اختیار کند.

مصیبت عظمای دیگری که از همین کنار زدن امامان بزرگوار، گریبان‌گیر شیعه گردید آن بود که تا عصر امام باقر علیه السلام شیعه در فقه و احکام الهی به اکثریّت اهل سنّت متکی و محتاج بود و نزدیک بود که آثار و احکام الهی به اندراس و نابودی گراید. امّا از عصر امام باقر به بعد مطلب برعکس گردید، زیرا که فراغتی برای امام باقر علیه السلام پدید آمد، و حکومتِ وقت از مزاحمت برای امام منصرف شد و شیعیان توانستند سؤالات و اشکالات دینی خود ـ از جمله احکام دینی ـ را از ایشان بپرسند و بدانها دانا گردند. در این زمان بود که اکثریت اهل سنّت به شیعه و امامان آن محتاج شدند.

به علت انحراف خلافت، اندک اندک شرائط برای نابودی اسلام فراهم می‌گشت. و می‌رفت که به دست خلفای ظلم و جور، ارکان دین ویران گردد و دلایل وارد شده در احکام دین، در احکام غیر الهی مخلوط شود و درنتیجه شریعت پاک و بدون امتزاج اسلام با چیزهای دیگر مخلوط گردد. نتیجه این که احکام شیعه با غیر شیعه ممزوج شد، زیرا که آنان از قیاس و استحسان[1] استفاده می‌کردند، در حالی که شیعه نیازی به

---

۱ ـ قیاس در لغت به دو معنا بکار رفته : الف) سنجش و اندازه‌گیری، ب) مساوات و برابری. معنای اول بیشتر شیوع دارد، ولی معنای دوم در فقه بیشتر بکار می‌رود. صاحب معالم قیاس را این چنین تعریف کرده : قیاس عبارت است از حکم به معلومی مانند حکمی که برای معلوم دیگری ثابت است و بین این دو حکم در علت، اشتراک وجود دارد. موضوعی که حکمش ثابت است به آن اصل یا مقیس علیه گویند. موضوعی که حکمش مجهول است به آن فرع یا مقیس گویند. سبب حکم که در هر دو موضوع وجود دارد و به آن علت یا جامع گویند

استفاده از این ابزار نداشت، مخصوصاً بعد از افاضات و فرمایشات دو امام بزرگوار، امام باقر و امام صادق علیهما السلام.

همچنین دلایل شیعه با دلایل غیر شیعه خلط و امتزاج پیدا کرد، تا این که فقهای بزرگوار شیعه که در زمان غیبت صغرای امام عصر (عج) و اندکی بعد از آن حضور داشتند، دامن همت به کمر زده و ادله فقهی فرقه امامیه را از فقه عامه جدا کردند، احادیث و روایات صحیح را که از ساحت مقدّس امامان معصوم علیهم السلام شرفِ صدور یافته بود جدا و مرتّب ساختند، احادیث تقطیع شده را مبوَّب کردند و از احادیثِ متعارض،

و حکم اصل (ر.ک : معالم الاصول، ص ۲۵۷)

به عبارت ساده‌تر، هرگاه بین دو موضوع شباهتی موجود باشد و حکم یکی از آنها در شرع معلوم باشد، مقایسه دیگری را بر آن و اثبات حکم آن را بر این، قیاس گویند. قیاس فقهی معادل تمثیل منطقی است.

قیاس به دو قسمت تقسیم می‌گردد: الف) منصوص العله : آن است که علت حکم از زبان شارع فهمیده می‌شود خواه صریحاً و خواه به دلالت التزامی.

ب) مستنبط العله : آن است که علت را از زبان شارع نتوان فهمید، بلکه عقل آن را درک و استنباط کند.

علمای شیعه به استناد روایات اهل بیت علیهم السلام، حرمت عمل به قیاس مستنبط العله را از ضروریات مذهب شمرده‌اند و دلایلی بر ردّ آن اقامه کرده‌اند (ر.ک : معالم الاصول، ص ۲۵۷ به بعد) در حالی که علمای سنی آن را چهارمین دلیل استنباط احکام شرعی و در ردیف قرآن و سنت و اجماع قلمداد کرده‌اند (برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: مبانی استنباط حقوق اسلامی ص ۱۸۷ به بعد). استحسان در لغت به معنای نیک دانستن و پسندیدن است. و در اصطلاح فقهای عامه، یعنی این که فقیه با فکر و عقل خود، خوبی چیزی را بدست آورد، بی‌آن که دلیلی شرعی آن را تأیید کند. به عبارت دیگر، استحسان عبارت است از ترجیح دادن چیزی که بر آن دلایلی از شرع وجود ندارد.

برخی از علمای عامه، استحسان را معادل قیاس خفی می‌گیرند (ر.ک : مبادی فقه و اصول، ص ۱۵۳). استحسان دو گونه است: الف) استحسان قیاسی: آن است که به مقتضای قیاس خفی عمل کنیم و از قیاس جلی و قاعده کلی دست بکشیم، زیرا اثر و نتیجهٔ قیاس خفی، از نتیجه قیاس جلی برتر است.

ب) استحسان ضرورت : آن است که از حکم قیاس به واسطه ضرورتی عدول کنیم. از میان فرق اهل سنت شافعی‌ها همچون شیعه با استحسان به مخالفت برخاسته و آن را بدعت و حرام می‌شمارند. (برای اطلاعات بیشتر، ر.ک : مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۲۴۳ به بعد.)

رفع تعارض به عمل آورند، آنگاه فقه شیعی را از فقه سنّی تمایز دادند، شروع به نگارش متون فقهی کردند و آن متون را از متون فقهی اهل سنت تفکیک ساخته و تهذیب نمودند. در آن زمان‌ها و روزگاران بعدی این مطلب کاملاً واضح و آشکار گشت که فقه شیعی با فقه سنی آشکارا اختلاف و تفاوت دارند و ادله و قواعد فقهی آنان از ازاول طهارت تا پایان دیات مخصوص به خودشان می‌باشند. تمامی احادیث و روایات در این مرحله، منظم و تقسیم‌بندی گردید. و این نبود مگر بعد از تحمّل سختی‌ها و مرارت‌های شدیدی که علمای بزرگوار شیعه در این راه متحمّل شدند و نهایت کوشش و تلاش خود را بکار بردند تا بتوانند این مهم را به سامان آورند، امّا به راحتی توفیق نیافتند که علم اصول را طبق نظرات امامان بزرگوار، مرتب و مبوّب نمایند. البته از این جهت، ذمّ و قدحی بر ایشان نیست، زیرا که شرایط و امکانات این کار فراهم نگشت.

خلاصه گفتار دوّم درباره اجتهاد، آن شد که اجتهاد از نظر ما امری سهل و آسان است و این آسانی به برکت کوشش‌های علمای گذشته و زحمات دانشمندان اقدم شیعه ـ که رضوان و رضایت الهی بر آنان باد ـ میسور شده است. و اگر آن تلاش‌ها و کوشش‌ها نبود ما اینک نمی‌توانستیم به ثمرهٔ این تلاش‌ها دسترسی داشته باشیم. بعد از این زحمات طاقت‌فرسای آنان، شایسته و رواست که در راه اجتهاد و فقاهت، این روش و طریقی که متذکر خواهیم شد، طی شود نه آن طریقه‌ای که متداول گشته و براساس آن ادامهٔ مسیر می‌دهند.

روشی که شایسته است برای اجتهاد طی گردد، آن است که اوّلاً نگاه دقیق و عمیقی افکنده شود بر این ادلّه و قواعدی که تهذیب گردیده و مبوَّب و مفصّل گشته‌اند و ترتیب و تهذیبی الهی دارند. این نظر دقیق و عمیق باید همراه مراجعه مداوم و مکرّر به کتاب الهی یعنی قرآن کریم باشد، زیرا همان‌گونه که در روایات گفته‌اند، هیچ چیزی نیست مگر آن که در کتاب خدا در آن ذکری به میان آمده است[1] زیرا که علوم جمعی جملی

---

۱ ـ این روایت از حضرت امام صادق علیه السلام بدین گونه نقل شده است که حضرتش فرمودند:

ما مِنْ اَمْرٍ یَخْتَلِفُ فیهِ اِثْنانِ اِلاّ وَلَهُ اَصْلٌ فِی کِتابِ اللّهِ لکِنْ لا تَبْلُغُهُ عُقولُ الرّجالِ. (بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۰)

در قرآن آمده‌اند و باید در تفسیر و توضیح این علوم جمعی جملی به بیانات پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام ـ که تفصیل یافتهٔ آن علوم جمعی جملی‌اند ـ مراجعه کرد و دید که آن بزرگواران چگونه این‌عبارات را تفصیل داده‌اند و چگونه مفصّلات را از مجملات استخراج کرده‌اند.(۱)

پس اگر کسی که بر مسلک امامان بزرگوار علیهم‌السلام سیر می‌کند، بدین روایات با نظر دقیق و متأمّلانه بنگرد، سرانجام حکم الهی را از لابلای آن به آسانی درمی یابد. حال اگر به قطع و اطمینان در احکام دست یافت که زهی سعادت. ولی اگر دچار سرگشتگی و تحیّر گردید، با رجوع به اصول عملیه(۲) ـ که وظایف الهی افراد را تعیین می‌کنند ـ می‌یابد

«هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف دارند، مگر آن که اصلی و اساسی در کتاب خداوند برای آن یافت می‌شود. امّا مردمان با عقل خویش بدان دست نمی‌یابند.»

ناگزیر باید امامانی از آل محمد علیهم‌السلام آن را به مردم بیاموزند، همان گونه که حضرتش در خبر دیگری فرمودند: «اِنّی لاَعْلَمُ خَبَرَ السَّمٰاءِ و خَبَرَ الارضِ وَ خَبَرَ ما کانَ و مٰا هُوَ کائن، کاَنَّهُ فِی کَفّی. ثُمَّ قالَ: مِنْ کتاب الله اَعْلَمُ، اِنَّ اللهَ یَقُولُ: فیهِ تِبْیانُ کُلِّ شَیء» (تفسیر عیاشی، ج ۳، ص ۱۸)

من اخبار آسمان و اخبار زمین را می‌دانم. و اخباری که در گذشته واقع شده و در آینده واقع خواهد شد، همگی را می‌دانم، گویی که در کف دستم قرار گرفته‌اند. سپس فرمود: همه اینها را از کتاب خدا و به تعلیم الهی می‌دانم، خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: در آن ـ قرآن ـ بیان هر چیزی وجود دارد.

۱ ـ در توضیح بیشتر این قسمت، باید بگوییم که در یک تقسیم‌بندی می‌توان بیانات شارع را از یک دیدگاه به سه قسمت کلی تقسیم کرد:

الف) علوم جمعی جملی: بیاناتی که در عباراتی کوتاه، موجز و مختصر بیان گشته‌اند و به عبارت دیگر قلیل اللفظ و کثیرالمعنی می‌باشند و فقط عباراتی کلیدی‌اند.

ب) علوم جمعی: بیاناتی هستند که در عبارات طولانی‌تر و همراه با توضیحات بیشتری نسبت به دسته اول آمده، ولی در این عبارات نیز اجمال وجود دارد.

ج) علوم مفصّلات: بیاناتی کامل و تمام هستند که از عبارات دسته اوّل و دوم رفع اجمال می‌کنند و توضیحات و تفسیرات کاملی برای رفع هرگونه اجمالی که در قرآن کریم و دیگر عبارات معصومان به شکلی مجمل و سربسته آمده است در بردارند. و آنان را کاملاً توضیح می‌دهند.

۲ ـ «اصول عملیه» در علم اصول عبارتند از قواعد و ادله عقلیه‌ای که با توسل به عقل و نقل معتبر تأسیس

که عمل به این دستورات، همان عمل به تکالیف الهی است که برای مردم وضع و جعل گشته‌اند. برای این چنین فقیهی، انواع مناصب انذار و تبلیغ دین، منصب فتوی و بیان حکم الهی و منصب قضاوت و داوری بین مرافعات مردم و منصب ولایت و سرپرستی بر مردم و دیگر مناصب وضع شده و این چنین حکمی توسط خدای متعال، ثابت و قابل اثبات است.

بنابراین اگر فقیهی با توجه به قواعد و ادله شرعی و با مراجعه به کتاب الهی و سنت پیامبر و معصومان، کار اجتهاد را به سامان آورد، در مرحله بعد می‌تواند به اقوال و

گشته‌اند. مورد اجرای آن وقتی است که مکلّف و مسلمان نمی‌داند که در قبال مسأله‌ای چه وظیفه‌ای برعهدهٔ اوست و چه کار باید بکند و هیچ راهی نیز برای پی‌بردن به «حکم واقعی» وجود ندارد. به خاطر این که شخص در شک و بلاتکلیفی باقی نماند و به یک «حکم ظاهری» دست بیابد، این احکام و ادله به وجود آمده‌اند. به عبارت دیگر، اجرای این قواعد در جایی است که شخص شک داشته باشد والا اگر نسبت به چگونگی حکمی قطع و یقین و یا ظن و گمان معتبر داشته باشد، البته باید به قطع و یا ظن خود عمل کند. پس فقط در مورد شک است که مکلّف برای انتخاب یکی از طرفین شک، ناچار متوسل به «ادله عقلیه» می‌گردد. اصول عملیه منحصر در چهار اصل به ترتیب ذیل می‌باشند :

الف) اصل برائت

ب) اصل احتیاط یا قاعده اشتغال

ج) اصل تخییر

د) اصل استصحاب

این انحصار در چهار اصل، حصری عقلی است بدین ترتیب که :

در اجرای حکمی، یا حالت سابقه مورد توجه قرار می‌گیرد یا خیر. حالت اول جای اجرای اصل استصحاب و بقای بر حالت قبلی است. اگر حالت سابق وجود نداشته باشد یا مورد توجه قرار نگیرد خود دارای دو حالت است : یا عمل به احتیاط ممکن است. یا ممکن نیست. در صورت دوم که احتیاط ممکن نیست، جای اجرای اصل تخییر است. امّا در جایی که عمل به احتیاط ممکن باشد دو حالت متصور است: حالت اول وقتی که ما دلیلی بر وجوب به احتیاط داشته باشیم که در این صورت جای اجرای عمل به احتیاط است. و اگر دلیلی بر اجرای احتیاط نداشته باشیم، جای اصل برائت خواهد بود. (برای اطلاعات بیشتر، ر.ک : اصول فقه، ص ۲۲۶ به بعد ؛ مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۲۹۱ به بعد.)

سخنان فقیهان دیگر مراجعه و رجوع کند، زیرا که اینان حافظانِ احکام و روایات می‌باشند، و چه بسا که فقیهی چگونگی استفاده حکم از دلیل را در مسأله‌ای متوجه شده و بدان متفطّن گشته باشد که این فهم برای دیگری به دست نیامده باشد. پس اشکالی در مراجعه به اقوال و آراء فقیهان دیگر از این جهت وجود ندارد و می‌توان به این اقوال و آراء رجوع و از آنها استفاده کرد.

ولی اگر امر اجتهاد و فقاهت، تنها و تنها موکول به مراجعه به اقوال و آراء فقهاء و فهم سخنان آنان باشد و ما تنها این مراجعه را عامل اصلی اجتهاد و رسیدن به فقاهت بدانیم، این سخن، طریقه‌ای متین و راهی صحیح نیست، زیرا که نمی‌توان توقع و باور داشت که امری با این اهمیت، موکول باشد به درک اندیشه‌های مختلف فقیهان و تفریعات پراکنده آنان و استخراجاتی که آنان انجام می‌دهند. این استخراجات عبارتند از قواعد مهیّا گشته‌ای که از فقه فراهم شده است که قبلاً دانستیم اینها با شناخت واقعی احکام دین تفاوتِ اساسی دارند. درواقع احکام الهی شرعی که در قرآن موجود است و در مفصلات از روایات اهل بیت علیهم‌السلام به شکل قواعد و اصولی نیز وجود دارند، با فهم و درک فقیهان تفاوت دارند. هم‌چنین دانستیم که چنین عالم و دانشمندی که علومش، از یک سلسله اقوالِ متفاوت و افکار متشتّت، گردآوری و تألیف شده، نمی‌تواند موضوع آن دسته از روایاتی قرار گیرد که به فقیه، مناصب و جایگاه‌های مهم و قابل توجه اعطا کرده‌اند، بلکه این مناصب[1] از آنِ فقیه و دانشمندی است که احکام الهی را، از راه ادله شرعی ـ که از کتاب الهی و سنت معصومان علیهم‌السلام فراهم گشته ـ می‌داند. و این علم و دانش است که موجب اطمینان و یقین انسان می‌گردد.

خلاصه، جعل این مناصب برای فقها، به همین عرفان و شناخت دقیق و کامل و اطمینان‌آور آنان بازمی‌گردد، نه به مباحثی از قبیل داشتن قوه استنباط و دانستن اقوالی متشتت از فقیهان و چیزهایی از این قبیل. هیچ‌کدام از این مباحث، موجب نمی‌گردد که ما

---

۱ ـ این مناصب عبارت بودند از :

الف) منصب انذار و تبلیغ ب) منصب افتاء ج) منصب قضاوت د) منصب ولایت

برای شخصی این مقامات را قائل باشیم. این مقامات و مناصب، از آنِ فقیهِ عارف به احکام الهی است که ناشی از این ادله شرعی ـ کتاب و سنت پیامبر و معصومان علیهم السلام ـ و ناظر به آنها است. ما پویندگان این روش و سیرکنندگان این مسلک هستیم. این روش ـ همان‌گونه که می‌بینید ـ بسیار آسان و پیمودن آن واضح و بدون سنگلاخ است. و باید این چنین باشد زیرا که شریعت الهی، شریعتی آسان، پاک و بدون هیچ پیچ و تابی است، نه در اصول عقائد و مباحث اصلی، نه در فروع دینی و احکام شرعی آن، همگی مباحث ساده و پاک و بدون هیچ‌گونه آلایشی است. اگر این چنین باشد و ما خود را از این همه تکلّفات و تعیناتِ خود ساخته رها سازیم، دین مقدس اسلام همان گونه که به سادگی آمد و با سرعت انتشار یافت، همان گونه با سرعت و سادگی جهانگیر خواهد شد و خود مبلّغ خویش خواهد گردید.

شاهد صادق بر تمامی گفتار ما و آنچه که ذکر کردیم، تأمّل و اندیشه است در طریقهٔ سلوک و روشی که ما در طریقه اجتهاد و تقلید بیان می‌کنیم و مقایسه آن با شیوه‌ای که قوم در پیش گرفته‌اند. روشی که ما بیان می‌داریم همان علم الهی افاضه شده بر یکی از اساتید الهیمان می‌باشد که با علوم بشری تفاوت بسیاری دارد که باید مقایسه کرد با آنچه آنان در باب اجتهاد و فقاهت می‌گویند. آنچه ما می‌گوییم، خود گویای این ادّعای ما می‌باشد که آن علم پرتکلّف و پرپیچ و تاب بشری است و این علم بدون تکلّف و آسان الهی است. گواهِ عاشقِ صادق در آستین باشد. روش ما روشی آسان و سهل است که در فهم آن احتیاجی به اصطلاحات و پیچ و خم‌های آنها و اختلافات فراوان فقهاء نداریم، یعنی اختلاف نظرهای اساسی در لفظ اجتهاد، مجتهد، ملکه داشتن، بالقوه بودن، بالفعل بودن، اطلاق و تجزّی؛ که انسان را در تنگنا و سختی قرار می‌دهد و در پایان نیز مطلبی روشن نمی‌گردد و اشکال همچنان باقی است.

شخص چاره‌ای ندارد مگر این که با تمام وجود، به ساحت قرآن و آیه نفر بازگردد و در کنار آن به سنّت معصومان و مقبوله عمربن حنظله و مرسله احتجاج [1] نیاز پیدا

---

۱ ـ حدیث مُرْسَل چند گونه تعبیر شده: تعبیر اول آن که حدیثی است که از سلسله سند دو تن یا بیشتر پشت

می‌کند. پس بهتر است خویش را از آن راه پرسنگلاخ رها سازیم، راهی را که مصداق مثل «لقمه را دور دهان چرخاندن» است کنار بزنیم، از ابتدا به اصول قواعدی که از قرآن فراهم گشته و به بیاناتی که از امامان معصوم علیهم‌السلام و کسانی که به تعبیر قرآن نزدشان تمامی علم کتاب به ودیعه نهاده شده، رجوع کنیم.[1] از آنان فهم بخواهیم، و به ذیل عنایات

سرهم حذف شده باشند. حتی اگر یک تن حذف شده باشد باز مرسل است. تعبیر دوم : حدیثی که کلیه افراد سلسلهٔ آن حذف گردیده باشند نیز مرسل اطلاق می‌شود. در تعبیر سوم، مرسل به معنای خاص حدیثی است که یک تن از کسانی که خود حدیث را از پیامبر و یا امام نشنیده بدون وساطتِ صحابی از معصوم نقل نماید. در حجیّت مرسلات اختلاف شده است، مشهور امامیه این است که نسبت به مراسیل جماعتی از علمای ثقه قائل به حجیت شده‌اند (برای اطلاعات بیشتر ر.ک : علم الحدیث ص ۱۶۰ به بعد)

و امّا روایت یاد شده در متن، از امام حسن عسکری علیه‌السلام ذیل آیه : «و منهم اُمّیون لا یعلمون الکتاب الاّ امانیّ» (بقره، ۷۸) نقل شده است در این حدیث طولانی درباره ویژگی‌های پیامبر اسلام در کتب سماوی قبل بحث می‌کند و این که علمای آنان پیامبر را کاملاً به اسم و رسم می‌شناختند، ولی به علت تمایل به دنیا، آن شناخت خویش را انکار کردند و عوام آنها نیز از ایشان تقلید کردند. آنگاه حدیثی از امام صادق علیه‌السلام درباره وصف علمای این امت می‌آورند، برخی از علمای شیعه هستند که ضررشان از لشکر یزیدبن معاویه به امام حسین علیه‌السلام بیشتر است... علمایی دام‌گستر ؛ زیرا شک و شبهه را داخل قلب ضُعفای شیعه می‌سازند و آنگاه در قسمتی از روایت آورده : وامّا مَنْ کان مِنَ الفُقَهاءِ صائناً لِنَفسهِ، حافِظاً لِدینه، مُخالفاً عَلیٰ هَواهُ، مُطیعاً لاَمْرِ مَوْلاه فَلِلْعوام اَنْ یُقَلِّدُوهُ. وذلِك لا یکونُ اِلاّ بَعْضُ فُقَهاءِالشیعَةِ لا جَمیعُهُم (برای اطلاعات بیشتر، ر.ک : الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۶۰ ـ ۲۶۵ ؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۶ ـ ۸۹)

تقلید از فقهاء و دانشمندانی بر شیعه جائز است که خویشتن‌دار، حافظ دین، مخالف هواهای نفسانی خود و مطیع خدا و رسول و امام معصوم علیه‌السلام باشند. و این ویژگی‌ها را همه علمای شیعه ندارد، بلکه برخی از آنان دارا می‌باشند.

۱ ـ تمام آیه این است : «و یَقُولُ الذینَ کَفَروا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفیٰ باللهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتابِ» (رعد، ۴۳)

کافران می‌گویند که تو پیامبر نیستی. بگو خدا گواه بین من و شماست. (و همچنین شهادت) کسی که تمام علم کتاب نزد او است کفایت می‌کند.

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام این شخصی که شهادت او هم‌ردیف شهادت خداوند است و تمام علم کتاب را نیز دارد، به امیر مؤمنان علیه‌السلام تفسیر شده است ر.ک . تفسیر کنزالدقائق، ج ۶، ص ۴۸۰ ـ ۴۸۵.

آنان چنگ بزنیم.

اگر کسی با نظر دقیق وبا تأمل بدین بیاناتِ کامل و تمام مراجعه کند، با تحمّل اندکی رنج و نگاهی آسان، تمامی مطالب را می‌یابد. کار ما نیز در تمامی مباحث فقهی و اصولی و قواعد این چنین است و خدای را بر این نعمت شکر و سپاس می‌گزاریم. بسیاری مطالب دیگر نیز اینجا وجود دارد که آیندگان باید باز گویند، که گفته‌اند : «کَمْ ترک الاول للآخر». ما در مباحث آینده به این مطلب مهم و اساسی خواهیم پرداخت که همگی معارف ما در مباحث عقاید و اصول دین نیز از همین قبیل و بدین منوال است.

خلاصه کلام آن که چیزی که باید تبعیت گردد و بدان اعتماد شود، همان دلایل و قواعد و حجت‌های الهی است که باید در شناخت احکام بدان توجه نمود و بس. این احکام الهی، یا قلبی هستند یا قالبی. احکام قلبی احکامی هستند که به قلب و روح آدمی توجه دارد و احکام قالبی مربوط به جسم و بدن وی می‌باشند. این هردو گونه احکام، از دو طریق و دو حجّت به ما رسیده‌اند: حجّت باطنی یعنی عقل و خرد انسانی و حجت خارجی یعنی پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام. محال و غیرممکن است که انسان به معرفت صحیح و درست این احکام نائل شود، مگر آن که در ابتدا به معرفت و عرفان حق متعال برسد؛ زیرا که موضوع و محور اصلی اغلب احکام اصولی که به ارکان و پایه‌های دین باز می‌گردند، چیزی نیست جز اعمالی که به مقام اشرف نفس[1] بازمی‌گردند. بلکه

---

۱ ـ در تقسیم‌بندی مهم و اساسی مرحوم آیةالله اصفهانی (ره) اعمال آدمی به دو نوع اساسی تقسیم شده‌اند. ایشان این تقسیم‌بندی را از کلمات قرآنی و روایات اهل البیت علیهم‌السلام گرفته‌اند و خاصّ و مخصوص به ایشان است که در هیچ کدام از کتاب‌های فلسفی و کلامی این نوع تقسیم، سابقه ندارد. آن تقسیم این است :

الف) اعمال اشرف نفس یعنی توجهاتی که در موطن نفس به ماهیت می‌شود. این توجه کاملاً اختیاری است و به آزادی انجام می‌پذیرد و هیچ عاملی خارجی در آن دخالت ندارد. این فعل چیزی جز توجه شخص و عمل نفْس نمی‌باشد.

ب) اَعمال اخسّ نفس یعنی تفصیل یافتهٔ همان توجّه نفس، منتهی به وسیله آلات و ابزار، که این ابزار و آلات را خداوند به شخص تملیک نموده است. به عبارت دیگر انسان دارای دو فرهنگ است: فرهنگی درونی و فرهنگی بیرونی. آن چیزی که فرهنگ بیرونی و اعمال و رفتار ما را می‌سازد و ایجاد می‌کند، همان فرهنگ درونی و

موضوع احکام قالبی نیز، انجام دادن و به جای‌آوردن اعمالی به عنوان عبادت الهی است مثلاً اگر کسی فعلی حرام را ترک می‌کند، این ترک او ـ چون به علّت امتثال و فرمانبرداری از خداوند است ـ حکم عبادت دارد و عبادت محسوب می‌گردد.

واضح است که شناخت حکم الهی بدون شناخت موضوع آن یعنی معرفت خود حق متعال، امری لغو و باطل و بیهوده است. باید شناخت و عرفان واقعی الهی، در آغاز و ابتدای هر امر واجب و لازمی قرار گیرد. البته و صد البته بدیهی است که صِرْف تصدیق بسیط به خداوند، کافی نیست. بلکه برای تحقّق واقعی معرفت احکام الهی، باید تصدیق مرکّب خداوند ـ یعنی شناخت تصدیق به او و شناخت و عرفان کامل او ـ انجام پذیرد. آنگاه که این شناخت انجام گردید، شناخت پیامبر و شناخت امام علیه السلام نیز به ترتیب، متوقف بر شناخت و عرفان خداوند خواهد بود.(۱)

این امر نیز بدیهی است که چنین واسطه‌ای باید وجود داشته باشد، زیرا اینان ـ پیامبر و امام معصوم علیهم السلام ـ واسطهٔ رساندن و تبلیغ احکام الهی به مردم هستند. پس هرکس فاقد این شناخت باشد، همچون برخی فلاسفه و متکلمین، و یا اصلاً منکر و فاقد چنین شناختی باشد، محال است که عارف و شناسای احکام الهی گردد، زیرا این احکام را رسول خدا به مردم می‌رساند. بنابراین معرفت خداوند و به دنبال آن معرفت رسول او، اول و ابتدای دین و اساس آن می‌باشند. همان گونه که قبلاً آوردیم، طبق آیه شریفه نفر، تفقّه و شناخت در دین لازم و واجب است، نه از باب لزوم و وجوب شرعی، بلکه از نوع

داخلی انسان می‌باشد که از آن نشأت گرفته و به وسیله آن ساخته می‌شود. گاهی در برخی احادیث و روایات، از این فرهنگ درونی به «نیّت» تعبیر گشته است.

۱ ـ دعای معروف نقل شده از امام صادق علیه السلام چنین است که حضرتش فرمودند:

اللهم عَرِّفنی نَفْسَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفنی نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِفْ نَبیَّكَ، اللهم عرّفنی رَسُولَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفنی رَسُولَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اَللّهُمَّ عَرِّفنی حُجَّتكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفنی حُجّتَكَ ضَلَلْتُ عَن دینی (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۶ـ ۱۴۷). اول شناخت خدا، بعد از آن شناخت پیامبر و بعد از آن شناخت امام معصوم علیه السلام. خواندن مداوم این دعا در عصر غیبت امام عصر (عج) برای جلوگیری از شکّ ویرانگر را، امام صادق علیه السلام به «زراره» ـ ناقل روایت ـ توصیه فرموده‌اند.

لزوم و وجوب عقلی، زیرا که از مستقلات عقلیه[1] محسوب می‌گردد.

ضرورت تفقّه و شناخت در دین، یکی از مستقلات عقلی است که در فارسی از آن تعبیر به «کیش و آیین» می‌کنند. البته بر این مستقلّ عقلی، کتاب و سنت نیز گواهی و شهادت می‌دهند. نخستین مورد تفقه در دین، تفقه در حکم دین است. به عبارت دیگر، تفقه در دین عبارت است از تدبّر و دقّت در این که کدام چیز حلال و کدام چیز حرام می‌باشد. ناگزیر عرفان و شناخت این حکم، متوقف بر شناخت موضوع آن است. آن موضوع که تفقه متعلّق و وابسته به آن است، عبارت از دین و علم به دین می‌باشد، علم به تمامی آن و نه جزئی از آن ؛ علم به مبدأ متعال و احکام او و تمام و کمال.به عبارت دیگر، از ارکان دینِ اسلام و نقطه اوج آن معرفت خدا و بعد از آن معرفت رسول او، و در رتبه‌های پایین‌تر، شناخت احکام او است. آن کسی دارنده و صاحب فقه واقعی است که به این هر دو فقه، عرفان داشته باشد؛ فقه و شناخت به خدای متعال، به رسولش و به حجّت الهی او در هر زمان و فقه به احکام اسلام و ایمان و شناخت ارکان و پایه‌های آن. البته اگر کسی

---

۱ ـ برای دلیل عقلی در علم اصول، تقسیم‌بندی هایی گفته شده است. در یک تقسیم بندی از قول مرحوم میرزای قمی صاحب کتاب قوانین الاصول دو نوع تقسیم بیان گردیده :

الف) مستقلات عقلیه

ب) استلزامات عقلیه

منظور از مستقلات عقلیه، ادراکات مستقلی است که عقل آن را درک کرده و بدون توجه به شارع، تشخیص حسن و قبح می‌دهد. این گونه تشخیص مستقل توسط عقل را حسن و قبح عقلی در مقابل حسن و قبح شرعی می‌نامند مانند آن که مثلاً عقل ـ مستقلاً و بدون التفات به حکم شرع ـ هرگونه ظلم و تجاوز را محکوم می‌کند و رفتار و کردار خوب را توصیه می‌کند. مسائلی از قبیل احسان و نیکی به غیر، خداشناسی و صفات جمال و جلال الهی، همگی دارای حسن عقلی و از مستقلات عقلیه‌اند. در مقابل، مسائلی از قبیل خیانت و دروغگویی دارای قبح عقلی و از مستقلات عقلیه‌اند.

منظور از استلزامات عقلی، احکام عقلی هستند که به مناسبت خطابات شارع به دست می‌آیند. مثلاً گاهی شرع دستوری می‌دهد که لازمه یا مقدمه آن خواستن چیز دیگری هم هست. در این صورت عقل، آن را نیز لازم می‌داند. مباحثی از قبیل مقدمه واجب، حجیّت مفاهیم و... را از استلزامات عقلیه گویند.

(برای اطلاعات بیشتر، ر.ک : مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۲۰۳ به بعد؛ اصول فقه، ص ۲۲۶ ـ ۲۲۸).

به اینها عرفان نداشته باشد، نمی‌تواند به فروع دین شناخت پیدا کند، چنین کسی اصلاً فقیه نیست و نمی‌تواند فقیه باشد.

با این بیان معلوم می‌شود که تفقه در هر حکم فقهی، علم جمعی جملی برای تمامی علوم شرعی و کلید ورود به تمامی ابواب و مباحث فقه است. این همان چیزی است که گفتیم این شناخت، وظیفه‌ای عقلی و شرعی است و برای هر شخصی واجب است که در ابتدا به شناخت و عرفان آن اقدام کند. یعنی شناخت دین متوقف است بر شناخت پدید آورندهٔ دین و معرفت حضرت حق متعال. بی‌شناخت حضرتش، این فقه و این احکام فقه، ناقص و ناتمام خواهد بود.

بنابراین اوّل و ابتدای هر تفقّه، آن است که خدای متعال را بشناسیم، معرفت یابیم که آیا این شناخت مقدور ما است یا خیر، و آیا این شناخت واجب است ـ واجب عقلی ـ یا خیر، و آیا علت غائی خلقت همین شناخت است. یا خیر.اگر کسی به این وظیفه ـ که به حکم عقل و شرع واجب است عمل نکرد چه حکمی دارد؟ آیا به چنین کسی می‌توان فقیه اطلاق کرد یا خیر؟ بلکه این شناخت و عرفان خدای متعال، نخستین و برترین عبادت هرکسی است. هرکس این «فقه معرفت» را ترک کرد، اولین واجب عقلی را ترک کرده و مستوجب عقاب و مجازات گردیده است. همچنین اگر کسی می‌خواهد فقه بیاموزد، باید همین ترتیبی را که ذکر کردیم طی کند و اگر این ترتیب را نیز به هم زند مستوجب عقاب خواهد بود. زیرا که دانستیم تفقه شرعی، بدون معرفت خدا و پیامبر و امام امکان ندارد، بلکه امتناع عقلی نیز دارد.

بنابراین معرفت خدا «باب اعظم» و راه ورود بزرگ به فقه و احکام شرعی است. این معرفت کلید هزار هزار معرفت دیگر در علوم دینی و معارف الهی است. اگر بدان نام «فقه اکبر» بنهیم ـ در مقابل «فقه اصغر» که همان معنای فقه اصطلاحی است ـ سخنی به گزاف نگفته‌ایم. شایسته است که در ابتدای ورود در هر علم و دانشی، به معرفت خدا اقدام کنیم که آغاز هر واجب عقلی و شرعی است و فقاهت در دین، بدون آن فراهم نمی‌گردد.

«کتابنامه»

۱ ـ آنطوان، الیاس، فرهنگ نوین، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۸ ش.

۲ ـ انصاری، مرتضی، المکاسب، تبریز، بی‌نا، ۱۳۷۵ ق.

۳ ـ بجنوردی، حسن، منتهی‌الاصول، تهران، عروج، ۱۳۷۹ ش.

۴ ـ برازش، علی‌رضا، المعجم الفهرس لالفاظ احادیث بحارالانوار، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش.

۵ ـ رشاد، محمد، اصول فقه، تهران، اقبال، ۱۳۵۵ ش.

۶ ـ طبرسی، احمد، الاحتجاج علی اهل اللجاج، نجف، نعمان، ۱۳۸۶ ق.

۷ ـ عاملی، حسن، معالم الاصول، تهران، مطالعات اسلامی، ۱۳۶۲ ش.

۸ ـ عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران، اسماعیلیان، ۱۳۹۷ ق.

۹ ـ عیاشی، محمد، تفسیرالعیاشی، قم، بعثت، ۱۴۲۱ ق.

۱۰ ـ فیّومی، احمد، المصباح المنیر، قم، دارالهجره، ۱۴۰۵ ق.

۱۱ ـ فیض، علی رضا، مبادی فقه و اصول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ش.

۱۲ ـ قمی، عباس، هدیة الاحباب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.

۱۳ ـ مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

۱۴ ـ محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۶۸ ش.

۱۵ ـ مدیر شانه‌چی، کاظم، علم الحدیث، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۶۳ ش.

۱۶ ـ مشهدی قمی، محمد، تفسیر کنزالدقائق، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.

۱۷ ـ معلوف، لویس، المنجد، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۷۳ م.